

برخی از اندیشه‌های منطقی سمرقندی و نظر ابتکاری علامه طباطبایی در اجزای قضیه*

□ اکبر فایدئی^۱

چکیده

شمس‌الدین محمد بن اشرف سمرقندی، منطق‌دان ناشناخته سده هفتم هجری، نقش مؤثری در رشد و بالندگی منطق سینیوی در جهان اسلام دارد. بررسی آرای منطقی او، از تأثیرش در افکار برخی منطق‌دانان به ویژه قطب‌الدین رازی حکایت دارد. او علاوه بر بسط و گسترش برخی از نوآوری‌های ابن سینا، از آرای منطقی خاصی برخوردار است. تبعیت از نظام منطق‌نگاری ابن سینا، بساطت تصدیق یا نفی مرکب‌انگاری تصدیق، حل مسئله کل کلامی کاذب، تفکیک میان مصادیق مختلف ضرورت وصفیه و تقسیم آن بر سه قسم، افزودن شرط ذهنیه در عکس مستوی سالبه معدوله‌الموضوع معدومه‌المحمول و یا موجبه معدوله‌المحمول معدومه‌الموضوع، از جمله اندیشه‌های منطقی شمس‌الدین سمرقندی است.

نوشتار حاضر ضمن ذکر و بررسی این آراء، در بحث از بساطت تصدیق، به ذکر

و بررسی دیدگاه ابتکاری علامه طباطبایی در مورد تعداد اجزای قضیه می‌پردازد
که از دیدگاه ایشان، نسبت حکمیه از اجزای اصلی قضیه به شمار نمی‌رود.
واژگان کلیدی: تصور و تصدیق، عکس مستوی، ضرورت وصفیه،
سمرقندی و طباطبایی.

۱. مقدمه

شمس‌الدین محمد بن اشرف سمرقندی (۶۳۸-۷۰۴ ق.م) منطق‌دان ناشناخته سده هفتم هجری، از پیروان منطق دویخشی ابن سینا، معاصر منطق‌دانان بزرگی مانند خواجه نصیرالدین طوسی، افضل‌الدین خونجی، اثیرالدین ابهری، نجم‌الدین کاتبی، سراج‌الدین ارموی، قطب‌الدین شیرازی و علامه حلی است. سمرقندی یکی از تأثیرگذاران بر اندیشه‌های منطقی قطب‌الدین رازی در کتاب *شرح المطالع* است.^۱

سمرقندی در کتاب *التسطاس فی المنطق*^۲ و شرح آن، ضمن نقد و بررسی آرای منطق‌دانان قرن هفتم، ابتکارات متعددی در علم منطق پیدا کرده است. یکی از آرای منطقی وی، بساطت تصدیق یا نفی مرکب‌انگاری تصدیق است که در آن از اجزای قضیه نیز سخن گفته و همانند همه منطق‌دانان دیگر، نسبت حکمیه را از اجزای قضیه دانسته است. اما علامه طباطبایی بر اساس اعتقادش به فعل نفسانی بودن حکم، نسبت حکمیه را بیرون از اجزای قضیه می‌داند که نظر ابتکاری ایشان در تعداد اجزای قضیه محسوب می‌شود. برخی از ابتکارات و اندیشه‌های منطقی شمس‌الدین سمرقندی و نظر خاص علامه طباطبایی در تعداد اجزای قضیه، موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد.

۲. حل مغالطه کل کلامی کاذب

معمای دروغگو از زمان یونانیان تا کنون به صورت‌های گوناگون بیان شده و

۱. قطب‌الدین رازی که برای آرای منطقی شمس‌الدین سمرقندی اهمیت خاصی قائل بود، نسخه‌ای از کتاب *شرح التسطاس* سمرقندی را در سال ۷۱۱ قمری به خط خودش به رشته تحریر درآورد که هم‌اکنون در کتابخانه نجیب پاشا در ترکیه موجود است. او در کتاب *شرح المطالع* از سخنان سمرقندی بهره برده است (ر.ک: فلاحی، ۱۳۹۳: ۷۳).

۲. این کتاب در یک مقدمه و دو مقاله (تصورات و تصدیقات) تدوین یافته است.

صاحب‌نظران در آثار خود در صدد حل آن برآمده‌اند. دشوارترین صورت این معما را منطق‌دانان مسلمان با جمله خبری «کَلَّ کلامی کاذب» مطرح کرده‌اند.

شمس‌الدین محمد سمرقندی معمای دروغگو را برای مغالطه جمع مسائل، مثال آورده و چنین تقریر کرده است: اگر کسی بگوید: «کَلَّ کلامی فی هذه الساعة کاذب»، در حالی که در آن زمان سخنی دیگر بر زبان جاری نسازد، آن جمله خبری در واقع از دو حال خارج نیست، یا صادق است یا کاذب؛ و بنا بر هر دو فرض، اجتماع نقیضین پیش می‌آید که محال و باطل است. بنا بر فرض اول، یعنی اگر خود آن خبر در واقع صادق باشد، هر آنچه در آن زمان گفته است از جمله خود همان خبر، کاذب خواهد بود؛ پس لازم می‌آید که آن خبر، هم صادق باشد و هم کاذب. و بنا بر فرض دوم، یعنی اگر خود آن خبر در واقع کاذب باشد، نقیضش «بعض کلامی فی هذه الساعة صادق»، صادق خواهد بود، و چون در آن زمان، سخنی غیر از خود آن جمله خبری نداشته است، پس لازم می‌آید که خود همان خبر، هم کاذب و هم صادق باشد که اجتماع نقیضین (اجتماع صدق و کذب) و باطل است (سمرقندی، ۲۰۱۰: ۲۵۶).

راه حل اصلی معمای دروغگو از دیدگاه سمرقندی این است که مخبرعنه به اراده شخص مخبر تعیین می‌شود. اگر مراد مخبر از جمله «کَلَّ کلامی فی هذه الساعة کاذب»، سخنانی غیر از خود همین جمله خبری باشد، اجتماع نقیضین لازم نمی‌آید؛ زیرا در این صورت از صدق و کذب این جمله خبری، کذب و یا صدق سخنانی دیگر لازم می‌آید که مستلزم اجتماع نقیضین (اجتماع صدق و کذب در خود همان جمله خبری) نیست (همان: ۲۵۷).

و اگر مراد شخص مخبر از جمله «کَلَّ کلامی فی هذه الساعة کاذب»، مطلق سخنانش اعم از خود همین جمله خبری باشد، از آنجا که وی جز همین جمله، سخنی دیگر ندارد، در این صورت، گویی وی چنین جمله‌ای را بیان کرده و آنگاه در خصوص همان جمله گفته است که آن جمله دروغ است. در این صورت تناقضی لازم نمی‌آید، زیرا صدق و کذب در آن، بر شیء واحد وارد نشده است؛ بدین معنا که عبارت «کَلَّ کلامی فی هذه الساعة کاذب»، متضمن دو خبر است که یکی مخبرعنه (خود همین جمله خبری) و دیگری مخبره (حکم به کذب آن جمله) است. خبر اول که مخبرعنه

است، کاذب است؛ ولی خبر دوم که مخبریه است، صادق است. بنابراین اجتماع نقیضین پیش نمی‌آید (همان).

تقریر روشن مغالطه «کَلِّ کلامی کاذب» در بیان شمس‌الدین سمرقندی و راه حلّ و پاسخ منحصر به فرد وی به آن، راه را برای حل معمای درغگو در میان منطقدانان پس از وی هموارتر ساخته است؛ تا آنجا که محقق دوانی هم در رساله *نهایة الکلام*، این راه حل سمرقندی را قابل قبول دانسته و از آن دفاع کرده است (دوانی، ۱۳۷۵: ۱۰۹-۱۱۰).

۳. تفکیک میان مصادیق مختلف ضرورت وصفیه و تقسیم آن بر سه قسم

پیروان مکتب منطقی سینوی، در باب موجهات بسیطه، ضروریه وصفیه را به ضرورتِ به شرط وصفِ موضوع (فخرالدین رازی، ۱۳۸۱: ۱۵۳) یا ضرورتِ مادام‌الوصف (علامه حلی، ۱۳۶۳: ۶۶) و یا ضرورتِ مشروط به وصف عنوانی موضوع (کاتبی، ۱۳۵۵: ۱۸۳) تعریف کرده و آن را متناسب با تعریف خود، به گونه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند.

لازم است بدانیم که شمس‌الدین محمد سمرقندی هم به نوبه خود، مصادیق گوناگون ضرورت وصفیه را با دقت نظر بیشتری بررسی کرده و قضیه مشروطه یا ضروریه وصفیه را به ضرورت به اعتبار وصف تعریف نموده و آن را به سه قسم تقسیم می‌کند:

۱. قضیه‌ای که در آن به ضرورتِ نسبت به اعتبار وصف حکم می‌شود، وصفی که با موضوع قضیه مغایرت دارد؛ مثل «کَلِّ دهن سیال بالضرورة ما دام حارّاً» و «لا شیء من الدهن بجامد بالضرورة ما دام حارّاً».

۲. قضیه‌ای که در آن به ضرورتِ نسبت به اعتبار علیت وصف عنوانی موضوع^۱ حکم می‌شود، وصفی که دوام ثبوتش در ثبوت یا دوام ضرورتِ نسبت، نقش علی دارد و علیت آن در صدور حکم، ملحوظ است؛ چنان که مثلاً با توجه به علیت دوام کتابت نسبت به حرکت انگشتان دست، حکم کنیم که «کَلِّ کاتب متحرک الأصابع بالضرورة ما دام کاتباً».

۱. منظور از وصف عنوانی موضوع، وصفی است که با عنوان موضوع در قضیه ذکر شده است.

۳. قضیه‌ای که در آن به ضرورت نسبت، صرفاً به اعتبار وصف عنوانی موضوع، حکم شود؛ خواه آن وصف عنوانی موضوع، نقشی در ضرورت نسبت داشته باشد و خواه نداشته باشد (سمرقندی، ۲۰۱۰: ۷۸؛ همو، بی‌تا: ۱۲۹-۱۳۰؛ پورموسوی، ۱۳۹۵: ۱۳).

قسم سوم هم به نوبه خود بر سه قسم است:

الف) دوام وصف عنوانی موضوع، علت دوام ضرورت نسبت است؛ چنان که مثلاً بدون لحاظ علیت دوام کتابت نسبت به حرکت انگشتان دست، حکم کنیم که «کَلَّ کاتب متحرک الأصباع بالضرورة ما دام کاتباً».

ب) ثبوت بالفعل وصف، علت تحقق ضرورت نسبت است، نه علت دوام آن؛ مثل «کَلَّ کاتب غیر اُمّی بالضرورة ما دام کاتباً»^۱.

ج) وصف عنوانی موضوع، اصلاً در ثبوت یا دوام ضرورت نسبت نقشی ندارد، بلکه میان آن دو، تقارن زمانی برقرار است؛ مثل «بعض الأیض حیوان بالضرورة ما دام أیض» (سمرقندی، ۲۰۱۰: ۷۸؛ همو، بی‌تا: ۱۳۰).

تقسیم قضیه مشروطه یا ضروریه وصفیه به سه قسم مذکور، نخستین بار توسط شمس‌الدین محمد سمرقندی صورت گرفته است که برای منطق‌دانان متأخر راهگشا بوده و از اهمیت شایانی برخوردار است.

۴. افزودن شرط ذهنیه در عکس مستوی سالبه معدوله الموضوع

معدومه المحمول و یا موجبه معدوله المحمول معدومه الموضوع

از دیدگاه شمس‌الدین محمد سمرقندی، قضیه سالبه معدوله الموضوعی که محمولش امر عدمی باشد، در صورت خارجی یا حقیقیه بودن، عکس مستوی لازم‌الصدق ندارد. چنین قضیه‌ای تنها در صورت ذهنیه بودن، دارای عکس می‌باشد. وی در این مورد می‌گوید: قضایای سالبه معدوله الموضوع معدومه المحمول حقیقیه و خارجیه، عکس مستوی لازم‌الصدق ندارند. قضیه سالبه حملیه، خواه کلیه باشد و خواه جزئیه، اگر سالبه الموضوع (معدوله الموضوع) و معدومه المحمول باشد، عکس مستوی ندارد،

۱. چون صرفاً با تحقق کتابت، ضرورت غیر اُمّی بودن کاتب محقق می‌شود؛ خواه دائمی باشد و خواه نه.

مگر اینکه ذهنیه باشد؛ وگرنه سلب سلب (که مستلزم ایجاب است) از معدوم لازم می‌آید و آن محال است. چون اگر قضیه «هیچ غیر انسانی شریک‌الباری نیست»، خارجیه یا حقیقیه باشد، ضرورتاً صادق است؛ در حالی که عکس آن «برخی شریک‌الباری غیر انسان نیست به امکان عام»، صادق نیست؛ زیرا اگر صادق باشد، «برخی شریک‌الباری انسان است»، صادق خواهد بود؛ چرا که سلب در سلب، عبارت از اثبات است. همچنین اگر قضیه «هیچ غیر موجودی خلأ نیست ضرورتاً مادام که غیر موجود است» خارجیه یا حقیقیه باشد، صادق است؛ در حالی که عکس آن «برخی خلأ غیر موجود نیست به امکان عام»، کاذب است؛ وگرنه لازم می‌آید که برخی خلأ موجود باشد و آن محال است. و هنگامی که ضروریه و مشروطه عامه، عکس نداشته باشد، هیچ یک از موجهات بسیطه (در قضایای سالبه معدوله‌الموضوع معدومه‌المحمول حقیقیه و خارجیه) عکس نخواهد داشت (همو، بی‌تا: ۱۶۹).

از دیدگاه سمرقندی، قضیه موجهه معدوله‌المحمولی که موضوعش امر عدمی باشد، در صورت خارجیه یا حقیقیه بودن، عکس مستوی لازم‌الصدق ندارد. چنین قضیه‌ای تنها در صورت ذهنیه بودن، دارای عکس می‌باشد. وی در این مورد می‌گوید: قضایای موجهه معدوله‌المحمول معدومه‌الموضوع حقیقیه و خارجیه، عکس مستوی لازم‌الصدق ندارند. قضیه موجهه حملیه، خواه کلیه باشد و خواه جزئیه، اگر سالبه‌المحمول (معدوله‌المحمول) و معدومه‌الموضوع باشد، عکس مستوی ندارد، مگر اینکه ذهنیه باشد. چون قضیه «هر شریک‌الباری غیر انسان است»، صادق است؛ در حالی که عکس آن «برخی غیر انسان شریک‌الباری است»، با عنوان قضیه خارجیه یا حقیقیه صادق نیست، بلکه به شرط ذهنیه بودن صادق است. همچنین قضیه «هر خلأی غیر موجود است»، صادق است؛ در حالی که عکس آن «برخی غیر موجود خلأ است»، با عنوان قضیه حقیقیه و خارجیه صادق نیست، بلکه به شرط ذهنیه بودن صادق است (ر.ک: همان: ۱۶۹-۱۷۰).

به نظر می‌آید که این نوآوری شمس‌الدین سمرقندی در نوع خود بی‌نظیر و غیر قابل مناقشه باشد.

۵. بساطت تصدیق

پیروان منطق دویبخشی سینوی، به تبعیت از فارابی، علم حصولی را به تصور و تصدیق تقسیم کرده و با توجه به آرای مختلفشان در ارتباط با مسئله حکم و تصدیق، در مورد بسیط یا مرکب بودن تصدیق اختلاف نظر پیدا کرده‌اند (ر.ک: فارابی، ۱۳۶۷: ۱/۲۶۶-۲۶۷؛ ابن سهلان ساوی، ۱۳۱۶: ۴؛ علامه حلی، ۱۳۶۶: ۱۷۲؛ فخرالدین رازی، ۱۴۱۱: ۸۱).

غزالی معرفت و ادراک ذوات مفرد، مثل ادراک معنای انسان، حیوان و سنگ را تصور، و علم به نسبت ایجابی یا سلبی میان آن‌ها را تصدیق دانسته و می‌گوید: مثلاً در حکم به اینکه انسان حیوان است، ابتدا باید تصویری از انسان و تصویری از حیوان باشد تا با حکم به نسبت میان آن دو، تصدیق حاصل آید (بی‌تا: ۲۰۳؛ همو، ۱۹۲۷: ۳۶).

ولی ابن سهلان ساوی، حکم را به معنای تصدیق گرفته و می‌گوید: تصدیق عبارت از حکم ایجابی یا سلبی میان دو معنای متصور در ذهن، و اعتقاد به صدق و مطابقت آن حکم با خارج است. هر تصدیقی حداقل متوقف بر دو تصور مقدم بر آن است؛ اما تصور، متوقف بر تصدیق مقدم نیست (۱۳۸۳: ۵۳-۵۴؛ همو، ۱۳۳۷ الف: ۴؛ همو، ۱۳۳۷ ب: ۱۳۰).

فخرالدین رازی هم همانند غزالی، تصدیق را مرکب انگاشته است؛ با این تفاوت که از نظر او، حکم، یک امر معرفتی و ادراکی نیست، بلکه یک فعل نفسانی و جزء تصدیق است. فخر رازی می‌گوید: علم بر دو قسم تصور و تصدیق است و تفاوت اساسی تصور و تصدیق به منزله فرق میان بسیط و مرکب است. تصدیق عبارت از همان قضیه است که مرکب از حکم به همراه تصور موضوع، محمول و نسبت حکمیه است (۱۳۷۳: ۴۳؛ همو، ۱۳۸۱: ۷).

افضل‌الدین خونجی هم تصدیق را مرکب از چهار جزء پنداشته است. او می‌گوید: تصور عبارت از ادراک ساده است، بدون اینکه مقارن با حکم باشد؛ اما تصدیق عبارت از ادراک توأم با حکم ایجابی یا سلبی است (۱۳۸۹: ۶).^۱ به اعتقاد وی، قضیه بدون

۱. منظور از حکم در این تعریف، حکم خبری یا ایقاع نسبت ثبوتی یا سلبی است، نه حکم تقییدی. از این رو، وی حکم را به قید ایجابی یا سلبی مقید ساخت تا حکم تقییدی یا تقیید موصوف به صفت را از تعریف تصدیق خارج کند (ارموی، بی‌تا(ب): ۲؛ همو، ۱۳۵۱: ۱۱؛ اصفهانی، بی‌تا: ۴)؛ چون مرکب ناقص تقییدی متعلق تصور است، نه تصدیق (جرجانی، ۱۱۲۷: ۲۶).

در نظر گرفتن نسبت میان طرفین، قابل تصور نیست و هر تصدیقی متوقف بر تصور محکوم‌علیه و محکوم‌به، به همراه حکم به نسبت ایجابی یا سلبی میان آن دو است (همان: ۹؛ ارموی، بی‌تا(الف): ۲-۱؛ همو، بی‌تا(ب): ۳).

برخی از منطق‌دانان قرن هفتم مانند خواجه نصیرالدین طوسی در *اساس الاقتباس* و سراج‌الدین ارموی در *بیان الحق و لسان الصدق و مطالع الانوار فی المنطق* و کاتبی قزوینی در *الرسالة الشمسية فی القواعد المنطقیه و المنصص فی شرح المملخص*، همین بیان را آورده و تصدیق را مرکب پنداشته‌اند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۷: ۳؛ ارموی، بی‌تا(الف): ۲-۱؛ همو، بی‌تا(ب): برگ ۳؛ کاتبی، ۱۴۳۲: ۵؛ همو، ۱۱۸۱: ۲)، تا آنجا که اثیرالدین ابهری پا را فراتر نهاده و در کتاب *دقائق الافکار* به بداهت مرکب بودن تصدیق، حکم کرده است (ابهری، بی‌تا: ۵۱۹).

شمس‌الدین محمد سمرقندی هم به پیروی از منطق‌نگاری دویخشی ابن سینا، در بخش منطق کتاب *المعتقدات* و کتاب *قسطاس الافکار فی تحقیق الاسرار*، منطق را به دو بخش اصلی ناظر به تصورات و تصدیقات تقسیم کرده و با عنایت به استقلال منطق تعریف از برهان، حد و رسم را بر مبحث قضایا مقدم ساخته است (سمرقندی، ۷۴۳: برگ ۷۳-۷۵؛ همو، ۲۰۱۰: ۲، ۴۹ و ۶۰؛ همو، بی‌تا: ۲، ۷۲ و ۹۳).

او در بحث از ماهیت تصور و تصدیق، با الهام از بیان ابن سینا، تصور را معرفت و تصدیق را علم دانسته^۱ و با نفی نظریه مرکب‌انگاری تصدیق، آن را عبارت از خود حکم به شمار آورده، می‌گوید: علم به دو نوع تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. تصور ادراک غیر از حکم است و تصدیق عبارت از خود حکم است؛ حکم به این معنا که نفس آدمی، وقوع نسبت ایجابی و یا عدم وقوع نسبت را درک کند و قضیه هم حاصل از

۱. منطقیان متأخر گفته‌اند: تصدیق یک نوع ادراک و انفعال نفسانی است؛ ولی حکم، فعل نفس است نه انفعال آن. پس حکم عین تصدیق نیست (قطب‌الدین رازی، بی‌تا: ۸-۹).

۲. ابن سینا در کتاب *الاشارات والتنبيهات* می‌گوید: «الشیء قد یجهل من طریق التصور فلا یتصور معناه إلى أن یتعرف... وقد یجهل من جهة التصدیق إلى أن یتعلم...» (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۱/۲۳-۲۴؛ سمرقندی، ۱۳۹۲: ۱۸۹). سمرقندی در مقام توضیح این عبارت بوعلی، فرق میان علم و معرفت را بررسی کرده و می‌گوید: تصور را معرفت و تصدیق را علم گویند و به همین مناسبت است که ابن سینا در مورد تصور، از عبارت «أن یتعرف» و در مورد تصدیق از عبارت «أن یتعلم» استفاده کرده است (سمرقندی، ۱۳۹۲: ۱۹۱).

ترکیب میان تصور و تصدیق است (همو، ۷۴۳: برگ ۷۳؛ همو، ۱۹۷۱: ۶۳). عبارت او در کتاب *بشارات الاشارات* چنین است:

«إِنَّ الإدراكَ العَقْلِيَّ إمَّا تصوّر إن كان غير الحكم؛ أو تصديق إن كان حكمًا بأن كذا كذا أو ليس كذا؛ والأوّل إيجاب والثاني سلب» (همو، ۱۳۹۲: ۱۸۳).

از نظر شمس‌الدین سمرقندی، هر تصدیقی مسبوق به تصور محکوم‌به و محکوم‌علیه و نسبت است (همو، ۲۰۱۰: ۱۱؛ همو، بی‌تا: ۱۵)؛ چون هیچ تصدیقی بدون تصور طرفین و نسبت حکمیه متصور نیست (همو، ۷۴۳: برگ ۷۳). با این حال، تصدیق امری بسیط بوده و به معنای خود حکم است، و تصور طرفین و نسبت حکمیه، شرط حصول تصدیق و از اجزای قضیه است؛ نه جزء تصدیق. منظور او از حکم، صورت ذهنی حاصل از نسبت ایجابی یا سلبی میان طرفین قضیه است که یک امر انفعالی است؛ نه حکم به معنای ایقاع نسبت ایجابی یا سلبی میان طرفین که امری فعلی است.

او در مقام نفی مرکب‌انگاری تصدیق می‌گوید: بدیهی و کسبی، صدق و کذب، و یقینی و غیر یقینی بودن تصدیق، تنها با قیاس به حکم قابل سنجش و اعتبار است؛ و این امر با مرکب‌انگاری تصدیق ناسازگار است. اگر تصدیق را مرکب از مجموع حکم و تصور طرفین بدانیم، نمی‌توان به بدیهی یا یقینی و یا صادق بودن آن حکم کرد؛ چون ممکن است که برخی از اجزای آن، کسبی، غیر یقینی و یا کاذب باشد.^۱ به علاوه بر اساس نظریه مرکب‌انگاری تصدیق، هیئت اجتماعی (صورت اجتماعی اجزای قضیه) که علم نیست، داخل در ماهیت تصدیق خواهد بود^۲ که در این صورت لازم می‌آید خود تصدیق هم علم نباشد؛ چون هیئت اجتماعی علم نیست، بلکه معلوم است؛ وگرنه یک تصدیق چند علم خواهد بود، در حالی که یک علم است نه چند علم (همو، ۲۰۱۰: ۴-۳؛ همو، بی‌تا: ۴-۳).

۱. تصدیق بدیهی آن است که تصور طرفین و نسبت حکمیه، برای جزم به حکم در آن کافی است، هرچند که طرفینش کسبی باشند (همو، بی‌تا: ۳)؛ مثل تصدیق موجود در قضیه «انسان انسان است» که انسان به دلیل مرکب بودنش کسبی و نظری بوده و محتاج به تعریف است؛ ولی حمل یک شیء بر خودش، از نوع حمل اولی و بدیهی بوده و بی‌نیاز از اثبات است.

۲. اگر تصدیق مرکب از اجزا (حکم و تصور طرفین) باشد، وجود هیئت اجتماعی میان آن اجزا، لازم و ضروری است؛ چون با فقدان صورت اجتماعی، مرکب واحد حاصل نمی‌آید (همان).

سمرقندی تصور موضوع، محمول و نسبت حکمیة را شرط حصول تصدیق و از اجزای قضیه می‌داند، نه اجزای تصدیق. از دیدگاه وی، ماهیت قضیه حملیه، با تحقق سه امر تمامیت می‌یابد: یکی موضوع، دیگری محمول و سومی ایقاع نسبت ایجابی یا سلبی است که هر یک از نسبت ایجابی و یا نسبت سلبی، «نسبت حکمیة» نام دارد و شایسته است در قضیه مذکور افتد که در این صورت رابطه نامیده می‌شود و رابطه از جمله ادوات است که فاقد معنای استقلاللی بوده و از دو حال خارج نیست، یا در قالب کلمات وجودی از قبیل «کان، وجد و...» است که به دلیل دلالتشان بر زمان، رابط زمانی نامیده می‌شوند و یا در قالب اسم ضمیر نظیر «هو، هی، هم و هن» است که رابط غیر زمانی می‌باشند. قضیه‌ای که در آن به رابط زمانی یا غیر زمانی تصریح شود، قضیه ثلاثی نامیده می‌شود^۱ و اگر ادوات ربط در زبان عربی، با اتکاء به فهم و شعور مخاطب حذف شود، قضیه ثنائی نام می‌گیرد، مثل «زید کاتب» یا «زید لیس بکاتب»: ولی در فارسی که از کلمه «است» به عنوان لفظ زائد (رابط) غیر زمانی، و کلمه «بود» یا «باشد» به عنوان لفظ زائد (رابط) زمانی در قضایای مرکبه استفاده می‌شود، حذف آن الفاظ (ادات ربط)، جایز نیست (همو، ۲۰۱۰: ۶۲-۶۳؛ همو، بی‌تا: ۹۶-۹۷).

ارزیابی: واقعیت این است که تصدیق، امری بسیط است، و حکم، جزء تصدیق نیست؛ بلکه عین تصدیق و یا لازمه تصدیق است. همان طور که ملاصدرا و پیروانش گفته‌اند، حکم عبارت از فعل کاشف است و فعل بودن حکم، با بار ادراکی و معرفتی داشتن آن ناسازگار نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۱۳؛ طباطبایی، بی‌تا: ۲۰۸؛ همو، ۱۳۶۲: ۲۵۱). حکم از آن جهت که فعل نفس است، غیر از تصدیق است، و از آن جهت که حاکی از اتحاد موضوع و محمول در خارج است، عین تصدیق است. همچنین تصویری که جدای از حکم نبوده و مستلزم حکم باشد، عبارت از تصدیق است؛ پس تصدیق عبارت از تصویری است که با یک تفسیر، عین حکم است و با تفسیری دیگر، مستلزم حکم است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۱۳). بنابراین نظریه مرکب‌انگاری تصدیق، و حکم ابهری به بداهت آن، قابل پذیرش نبوده و حکم اعم از اینکه به عنوان فعل نفس مغایر با

۱. وی قضیه دارای رابط غیر زمانی را ثلاثی تام، و قضیه دارای رابط زمانی را ثلاثی ناقص نامیده است (همو، ۲۰۱۰: ۶۲).

تصدیق، و یا از جهت حکایتش از نسبت میان موضوع و محمول قضیه، عین تصدیق به‌شمار آید، در هر حال، تصدیق با خود قضیه مغایرت دارد.

۶. نظر ابتکاری علامه طباطبایی در مورد تعداد اجزای قضیه

چنان که گفته شد، شمس‌الدین سمرقندی همانند منطق‌دانان دیگر، نسبت حکمیه را از اجزای اصلی قضیه حملیه دانسته است؛ ولی از دیدگاه علامه طباطبایی، نسبت حکمیه از اجزای قضیه نیست.

از عبارات ابن سینا و ملاصدرا چنین برمی‌آید که هر قضیه حملیه‌ای، مرکب از چهار جزء است: موضوع، محمول، نسبت حکمیه (نسبت محمول به موضوع) و حکم (حکم به اتحاد محمول با موضوع). بنا به عقیده آن‌ها نسبت حکمیه در هر دو قضیهٔ موجهه و سالبه، یک نسبت ثبوتی و اتحادی است؛ با این تفاوت که در قضیه موجهه، به مطابقت این نسبت اتحادی با واقع و نفس‌الامر حکم می‌شود، ولی در قضیه سالبه، به عدم مطابقت آن حکم می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۱۲۵/۱؛ طباطبایی، بی‌تا: ۲۰۲-۲۰۳، پاورقی).

نظر مشهور فلاسفه این است که هلیت مرکبه^۱ موجهه، چهار جزء دارد که در آن به ثبوت یک شیء بر شیء دیگر حکم می‌شود؛ ولی هلیت بسیطه، فاقد نسبت حکمیه است. چون در هلیت بسیطه به ثبوت شیء حکم می‌شود؛ نه ثبوت یک شیء بر شیء دیگر. نسبت حکمیه قائم به دو طرف است و وجود رابطه یا نسبت میان یک شیء و خودش بی‌معناست. از طرف دیگر بنا به عقیده آن‌ها قضیه سالبه هم فاقد حکم است. بنابراین بر اساس دیدگاه مشهور فلاسفه، هلیت مرکبه در قضایای موجهه، چهار جزء دارد؛ ولی در قضایای سالبه به دلیل فقدان حکم، دارای سه جزء است. و هلیت بسیطه در قضایای موجهه به دلیل فقدان نسبت حکمیه، سه جزء دارد؛ ولی در قضایای سالبه به دلیل فقدان نسبت حکمیه و فقدان حکم، تنها دارای دو جزء (موضوع و محمول) است.

علامه طباطبایی این نظریه مشهور فلاسفه را مبنی بر اینکه در قضایای سالبه اساساً

۱. منظور از هلیت مرکبه، قضیه‌ای است که محمول در آن، چیزی غیر از وجود موضوع باشد، مثل «دیوار سفید است»؛ ولی محمول در هلیت بسیطه، همان وجود موضوع است، مثل «دیوار موجود است».

حکمی وجود ندارد، تأیید می‌کند؛ بدین معنا که قوه مدرکه پس از تصور موضوع و محمول و نسبت حکمیه، حکمی نسبت به اتحاد موضوع با محمول صادر نمی‌کند؛ مثلاً قضیه «علی شاعر نیست»، فاقد حکم است، نه اینکه دارای حکم عدمی باشد؛ چون سلب حکم، عدم جعل حکم است، نه جعل عدم حکم. قوه مدرکه میان لباس ماتم و سیاهی، نسبت ایجابی ساخته و حکم صادر می‌کند که «این لباس ماتم سیاه است»، ولی پس از تصور سفیدی و سیاهی و تصور نسبت میان آن دو، کاری انجام نداده و به اتحاد آن دو حکم نمی‌کند؛ با این حال، ذهن آدمی همین دست‌خالی ماندن و کار انجام ندادن را برای خود کار پنداشته و حکم نکردن خود را حکم به عدم پنداشته و در مقابل مفهوم «است» که حاکی از وجود حکم است، مفهوم «نیست» را می‌سازد (این سفیدی سیاهی نیست) و قضیه سالبه را مانند قضیه موجهه، دارای حکم و نسبت فرض می‌کند (ر.ک: طباطبایی، بی‌تا: ۲۰۰-۲۰۴؛ همو، ۱۳۶۲: ۲۵۱).

تفاوت اساسی دیدگاه علامه طباطبایی با نظر مشهور فلاسفه تنها در این است که وی نسبت حکمیه را نیز از شمار اجزای قضیه بیرون می‌داند. از نظر علامه طباطبایی، نسبت حکمیه در واقع از اجزای قضیه نیست. از این رو قضایای موجهه اعم از هلیات بسیطه و مرکبه، دارای سه جزء (موضوع، محمول و حکم) هستند؛ اما قضایای سالبه به دلیل فقدان حکم، تنها دو جزء (موضوع و محمول) دارند. وی برای اثبات مدعای خود می‌گوید: نفس در صدور حکم، از عالم خارج و تصور نسبت حکمیه استمداد می‌جوید و حکم صادرشده از نفس، از عالم خارج حکایت می‌کند؛ مثلاً آنگاه که زید نمازگزار را در حال قیام مشاهده می‌کنیم که سپس برای قرائت تشهد می‌نشیند، دو مفهوم تصویری زید و قیام را دریافته و با حکم به اتحاد قائم با زید، از قیام او در ابتدای نماز حکایت می‌کنیم که یک فعل نفسانی است. قضیه با این حکم، مرکب تام می‌شود که سکوت متکلم بر آن جایز است. پس این حکم، تصویری نیست که از خارج آمده باشد؛ بلکه نفس ما این حکم را با استمداد از تصورات حاصله از خارج، انشاء و صادر کرده است و به همین جهت است که این فعل نفسانی، از عالم خارج حکایت دارد. درست است که صدور حکم از ناحیه نفس، متوقف بر تصور نسبت حکمیه است، اما نسبت حکمیه جزء قضیه نیست. حکم به اتحاد موضوع و محمول از آن جهت که یک

فعل نفسانی است، برای تحققش در ظرف ذهن، محتاج به تصور نسبت حکمیه است. حکم از این جهت که فعل نفسانی و انشاء نفس است، جزء قضیه نیست؛ از این رو متوقف علیه (محتاج الیه) آن، یعنی نسبت حکمیه هم جزء قضیه به شمار نمی‌رود. بلکه حکم از آن جهت که یک امر ذهنی است و جنبه کاشفیت دارد و حاکی از خارج است، جزء قضیه محسوب می‌شود و از این جهت نیازمند به نسبت حکمیه نیست. قضیه در قضیه بودن خود، محتاج به نسبت حکمیه نیست؛ چنان که هلیات بسیطه با اینکه قضیه هستند، نسبت حکمیه ندارند. هلیات بسیطه در عین قضیه بودنشان، خالی از هر نوع نسبت حکمیه (اعم از نسبت حکمیه به عنوان جزء قضیه و یا نسبت حکمیه محتاج الیه حکم به عنوان فعل نفسانی) هستند و این امر نشان می‌دهد که قضیه از آن جهت که قضیه است، برای تحقق خود نیازی به نسبت حکمیه ندارد (همو، ۱۳۶۲: ۲۵۱-۲۵۲؛ همو، ۱۳۶۴: ۱۴۶-۱۴۸).

این دقت نظر و ابتکار علامه طباطبایی در مورد تعداد اجزای قضیه، قابل تحسین و بی‌بدیل است و حق به جانب اوست که ضمن صحنه گذاشتن بر نظریه مشهور فلاسفه مبنی بر اینکه در قضایای سالبه اساساً حکمی وجود ندارد، وی نسبت حکمیه را هم از اجزای اصلی قضیه نمی‌داند.

۷. نتیجه‌گیری

شمس‌الدین محمد بن اشرف سمرقندی از پیروان منطق دویخشی ابن‌سینا در قرن هفتم هجری، از شخصیت بارزی برخوردار است. او در مهم‌ترین مباحث و حوزه‌های علمی زمان خود مطالعه کرده و در علم منطق صاحب‌نظر است؛ اما متأسفانه در اندیشه‌های منطقی او کمتر کار شده است.

تفکیک میان مخبرعنه و مخبربه در جمله «کَلَّ کلامی فی هذه الساعة کاذب»، راه حل اصلی سمرقندی در پاسخ به معمای دروغگو است که محقق دوانی هم این راه حل را قابل قبول دانسته و از آن دفاع کرده است.

شمس‌الدین محمد سمرقندی قضیه مشروطه یا ضروریه و صفیه را به ضرورت به اعتبار وصف تعریف نموده و مصادیق گوناگون ضرورت و صفیه را با دقت نظر بیشتری

بررسی کرده است.

از دیدگاه سمرقندی، قضیه موجبة معدولة المحمولی که موضوعش امر عدمی باشد، در صورت خارجی یا حقیقه بودن، عکس مستوی لازم الصدق ندارد. چنین قضیه‌ای تنها در صورت ذهنیه بودن، دارای عکس می‌باشد.

بساطت تصدیق یا نفی مرکب‌انگاری تصدیق، از مهم‌ترین آرای منطقی سمرقندی است. نظر فخر رازی در مورد مرکب بودن تصدیق پذیرفتنی نبوده و حکم ابهری هم به بداهت آن ناموجه است.

شمس‌الدین سمرقندی همانند منطق‌دانان دیگر، نسبت حکمیه را از اجزای اصلی قضیه حملیه دانسته است؛ ولی این دیدگاه از نظر علامه طباطبایی، با عنایت به فعل نفسانی بودن حکم پذیرفتنی نیست.

از دیدگاه علامه طباطبایی، حکم عبارت از فعل کاشف است و فعل بودن حکم، با بار ادراکی و معرفتی داشتن آن ناسازگار نیست. وی نظریه مشهور فلاسفه را مبنی بر اینکه در قضایای سالبه اساساً حکمی وجود ندارد، تأیید می‌کند؛ اما تفاوت اساسی دیدگاه علامه طباطبایی با نظر مشهور فلاسفه در این است که وی نسبت حکمیه را نیز از شمار اجزای قضیه بیرون می‌داند.

کتاب‌شناسی

۱. ابن سهلان ساوی، زین‌الدین عمر، *البصائر النصيرية في علم المنطق*، تعلیق شیخ محمد عبده، قاهره، المطبعة الكبرى الاميرية بیولا، ۱۳۱۶ ق.
۲. همو، *البصائر النصيرية في علم المنطق*، تعلیق شیخ محمد عبده و مقدمه و تحقیق حسن المراغی، تهران، شمس تیریزی، ۱۳۸۳ ش.
۳. همو، *تبصره (مجموعه تبصره و دورساله دیگر در منطق)*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش. (الف)
۴. همو، *رساله در منطق*، پیوست کتاب *مجموعه تبصره و دورساله دیگر در منطق*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش. (ب)
۵. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *الاشارات و التنبیها*، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ق.
۶. ابهری، اثیرالدین مفضل بن عمر بن مفضل، *دقائق الافکار*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه شماره ۲۷۵۲، بی‌تا.
۷. ارموی، سراج‌الدین محمود، *بیان الحق و لسان الصدق*، تصویر نسخه خطی، کتابخانه ملک، شماره ۲۸۴۳، بی‌تا. (الف)
۸. همو، *لطائف الحکمه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ش.
۹. همو، *مطالع الانوار فی المنطق*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۵۷۸۹، بی‌تا. (ب)
۱۰. اصفهانی، شمس‌الدین محمود بن عبدالرحمن، *تتویر المطالع (شرح مطالع الانوار ارموی)*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۸۷۳، بی‌تا.
۱۱. پورموسوی، سیدمهدی، «گوناگونی‌های ضرورت وصفی و تأثیر آن در دیگر موجهات»، *دوفصلنامه معارف منطقی*، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ ش.
۱۲. جرجانی، میرسیدشرف علی بن محمد، *حاشیه بر شرح مطالع الانوار ارموی*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۴۷۴۹، ۱۱۲۷ ق.
۱۳. خونجی، افضل‌الدین محمد بن نام‌آور، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، تحقیق خالد الرویهب، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین آلمان، ۱۳۸۹ ش.
۱۴. دوانی، جلال‌الدین محمد بن اسعد، «نهاية الكلام في حل شبهة "كل كلامي كاذب"»، تصحیح احد فرامرز قراملکی، *فصلنامه نامه مفید*، شماره ۵، قم، دار العلم مفید، بهار ۱۳۷۵ ش.
۱۵. سمرقندی، شمس‌الدین محمد، *الصحائف الالهيه*، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دار الکتب العربیه، ۱۹۷۱ م.
۱۶. همو، *المعتقدات*، پیوست *مجموعه کتب*، کتاب الرابع، نسخه خطی، المدینه، مکتبه عارف حکمت، جامع المخطوطات الاسلامیه، مکتبه المخطوطات المتنوعات الکبری، شماره ۲۰۶، ۷۴۳ ق.
۱۷. همو، «بشارات الاشارات، النهج الاول (برگ‌هایی از شرح کهن بر اشارات بوعلی سینا)»، مقدمه و تصحیح علی اوجبی، در: *ابن سینا پژوهی (مجموعه مقالاتی در معرفی آراء و احوال و آثار ابن سینا)*، به کوشش فاطمه فنا، تهران، خانه کتاب، ۱۳۹۲ ش.
۱۸. همو، *شرح القسطاس فی المنطق*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۸۵۹، بی‌تا.

۱۹. همو، *قسطاس الافكار في تحقيق الاسرار*، مقدمه و تصحيح و شرح نجم الدين بهلوان، رساله دكتورى، آنکارا، دانشگاه آنکارا، ۲۰۱۰ م.
۲۰. صدرالدين شيرازى، محمد بن ابراهيم، *رسالة التصور والتصديق*، پوست كتاب *الجوهر النضيد* علامه حلى، قم، بيدار، ۱۳۶۳ ش.
۲۱. طباطبايى، سيد محمد حسين، *اصول فلسفه و روش رئاليسم*، ج ۱-۳، مقدمه و پاورقى مرتضى مطهرى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، بى تا.
۲۲. همو، *بداية الحكمه*، با اشراف ميرزا عبدالله نورانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۶۴ ش.
۲۳. همو، *نهاية الحكمه*، با اشراف ميرزا عبدالله نورانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۶۲ ش.
۲۴. علامه حلى، جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، *الجوهر النضيد في شرح منطق التجريد*، قم، بيدار، ۱۳۶۳ ش.
۲۵. همو، *كشفت المراد في شرح تجريد الاعتقاد*، قم، مؤسسه مطبوعات دينى، ۱۳۶۶ ش.
۲۶. غزالى، ابو حامد محمد بن محمد، *محك النظر في المنطق*، پوست كتاب *التقريب لحد المنطق* ابن حزم الاندلسى، تحقيق احمد فريد المزيدي، بيروت، دار الكتب العلميه، بى تا.
۲۷. همو، *معيار العلم في فن المنطق*، مصر، المطبعة العربيه، ۱۹۲۷ م.
۲۸. فارابى، ابونصر محمد بن محمد بن طرخان، *المنطقيات*، تحقيق محمد تقى دانش يژوه، قم، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ۱۳۶۷ ش.
۲۹. فخرالدين رازى، ابو عبدالله محمد بن عمر، *شرح عيون الحكمه*، تحقيق احمد حجازى السقا، تهران، مؤسسه الصادق للطباعة و النشر، ۱۳۷۳ ش.
۳۰. همو، *كتاب المحصل و هو محصل افكار المتقدمين و المتأخرين من الحكماء و المتكلمين*، تحقيق حسين اتاى، قاهره، مكتبة دار التراث، ۱۴۱۱ ق.
۳۱. همو، *منطق المخلص*، مقدمه و تصحيح و تعليق احد فرامرز قراملكى و آدينه اصغرى نژاد، تهران، انتشارات امام صادق (عليه السلام)، ۱۳۸۱ ش.
۳۲. فلاحى، اسدالله، «منطق ربط نزد شمس الدين سمرقندى»، *دوفصلنامه منطق پژوهى*، سال پنجم، شماره ۲ (پيايى ۱۰)، پاييز و زمستان ۱۳۹۳ ش.
۳۳. قطب الدين رازى، محمد بن محمد، *تحرير القواعد المنطقية في شرح الرسالة الشمسية لنجم الدين على الكاتبي القزوينى*، حاشيه ميرسيد شريف جرجانى، بى جا، دار احياء الكتب العربيه، بى تا.
۳۴. كاتبى قزوينى، نجم الدين على بن عمر، *الرسالة الشمسية فى القواعد المنطقية*، تحقيق بلال النجار، بى جا، المكتبة الاصلين، ۱۴۳۲ ق.
۳۵. همو، *المنصص فى شرح المخلص*، نسخه خطى، كتابخانه مجلس شوراى اسلامى، شماره ۸۵۶، تحرير ۱۱۸۱ ق.
۳۶. همو، «منطق العين يا عين القواعد در فن منطق»، مقدمه و تصحيح و تعليق زين الدين جعفر زاهدى، *فصلنامه مطالعات اسلامى*، شماره ۲۱، زمستان ۱۳۵۵ ش.
۳۷. نصيرالدين طوسى، محمد بن محمد، *اساس الاقتباس*، تصحيح مدرس رضوى، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش.



موجز المقالات

شرح وتقييم فهم الصفات الإلهية من منظور ميرزا مهدي أصفهاني

□ مهدي آزادپور

□ دكتوراه في الفلسفة الإسلامية، جامعة قم

إنّ مسألة التعرّف على الصفات الإلهية ومعانيها هي من أهمّ القضايا المثيرة للجدل في مناقشة معرفة الله تعالى. يسعى ميرزا مهدي أصفهاني من خلال التأكيد على الآيات والأحاديث، إلى التعبير عن نوع خاصّ من اللاهوت السلبي، والذي يختلف عن الكلام الآخر للقائلين باللاهوت السلبي مثل ابن ميمون والقاضي سعيد. فبحسب رأيه فإنّ لله صفة، وتلك الصفات تمّ وضعها بشكل مشترك. كذلك وبسبب عدم السخية بين الخالق والمخلوق، لا يمكن لعقل البشر أن يعرف الصفات الإلهية، ووصف الله بالمعلومات والمفاهيم والتصورات البشرية ليس صحيحًا، بل الله سبحانه وتعالى هو من يعرف البشر على صفاته، ولهذا السبب فإنّ القول بهذه النظرية يؤدي إلى تعطيل العقل في فهم معرفة الصفات الإلهية.

الكلمات الأساسية: الصفات الإلهية، ميرزا مهدي أصفهاني، العقل، الاشتراك

اللفظي، اللاهوت السلبي.

العلاقة بين عالم المثال وعالم الطبيعة من منظور العلامة الطباطبائي

وشيخ الإشراق

- جواد پارسانی (طالب دكتوراه في الفلسفة الإسلامية بجامعة باقر العلوم (الميتلا)
- أحمد شه گلی (عضو هيئة التدريس بمؤسسة بحوث الحكمة والفلسفة في إيران)

إنّ مناقشة العلاقة بين عالم المثال وعالم الطبيعة هي واحدة من القضايا الهامة في الفلسفة الإسلامية. قام شيخ الإشراق بطرح نظرية عالم المثال لدحض نظرية المشائين بخصوص ماديّة الأشكال الخياليّة وتبيين بعض القضايا الأخرى في فلسفته. والعلامة الطباطبائي أيضًا واحد من الفلاسفة المعاصرين الذين عبّروا عن نظريات هامة حول عالم المثال وعلاقته بعالم الطبيعة. في هذا المقال يتمّ أولاً شرح آراء كلا الفيلسوفين حول عوالم الوجود وأدلتها في إثبات عالم المثال؛ ثمّ يتمّ تحليل العلاقة بين عالم المثال وعالم الطبيعة في محاور مثل نظرية الخيال والإبصار، الصور الموجودة في المرآة ومعرفة الغيب من منظور شيخ الإشراق، ومجالات مثل العلاقة الطولية والتشكيكية للعوالم، عليّة عالم المثال بالنسبة لعالم الطبيعة، وجود كمالات عالم الطبيعة في عالم المثال، وشرح الأحلام الصادقة وكيفية الإدراك الحسيّ من منظور العلامة الطباطبائي، وفي الختام تمّ شرح بعض الأمور عن وجهات النظر المشتركة والمختلفة لهذين الفيلسوفين وتحديات كلّ رأي.

الكلمات الأساسية: عالم المثال، عالم الطبيعة، العلامة الطباطبائي، شيخ الإشراق.

برهان القوّة والفعل من منظور الفلسفة المشائية

- بهزاد پروازمنش (دكتوراه في الحكمة المتعالية)
- حسين غفاري (أستاذ مشارك بجامعة طهران)

خلال التاريخ المكتوب للفلسفة ظهرت وجهات نظر مختلفة حول الحركة، وفي هذا السياق كانت نظرية «القوّة» لأرسطو هي النظرية الوحيدة المقبولة أكثر من قبل الفلاسفة الذين تلوه، وخاصّة الفلاسفة المسلمين. فقد كان يعتبر الهيمولي جوهرًا مليئًا بالقوّة، وعندما يتمّ دمجها إلى الصورة الجسديّة فإنّها تشكّل الجسم وتقبل تحولاته. قدّم

الفلاسفة المسلمون وخاصة ابن سينا، ضمن قبولهم لهذا المورد، العديد من البراهين عليها، ومنذ ذلك الحين تمت مراجعة هذه البراهين من قبل الفلاسفة وأحياناً لا سيما في الفترة المعاصرة. تمّ النظر إليها ببعض الإنكار من قبل بعض المفكرين، حيث خفّضوها إلى أمر عقليّ بالكامل. نظرًا إلى الدور الهامّ لهذه الفكرة في تفسير التغييرات في الكون، وأنّ أحد أهمّ هذه البراهين هو برهان «القوّة والفعل»، تحاول هذه الدراسة أيضًا إظهار أنّ معظم الانتقادات الواردة على هذا البرهان هي انتقادات أساسية، وهذا البرهان يتمتّع بانسجام كبير في الفلسفة المشائيّة، وتحاول أيضًا تقديم قدرتها على قبول ما حرّره صدرًا. تكمن أهميّة هذا الموضوع في تعزيز مكانة النظام الأمّ للفلسفة الإسلاميّة، أي الفلسفة المشائيّة، في واحدة من أهمّ التعاليم الفلسفيّة، أي «القوّة والفعل»، التي هي نفسها تمهّد الأرضيّة لتفسير أكثر دقّة للتعاليم الرائعة للحركة الجوهرية وتحديد نطاقها.

الكلمات الأساسيّة: القوّة، المادّة الأولى، برهان القوّة والفعل، الفلسفة المشائيّة، التوافق الداخليّ.

الصياغة الدلاليّة للحضارة في كتاب تهذيب الأخلاق لابن مسكويه

□ هديّة تقوى

□ أستاذة مساعدة بجامعة الزهراء (عليها السلام)

الحضارة واحدة من المقولات الأساسيّة في المجتمعات البشريّة، والتي تؤكّد على الالتزام بمراعاة قواعد الحضارة ومبادئها. وقد انعكست هذه المقولة على نطاق واسع على كينيّة الحياة الاجتماعيّة في فكر ونظريّات الفلاسفة الإسلاميين بمن فيهم ابن مسكويه. فهو بتدوينه لكتاب تهذيب الأخلاق اتخذ خطوة مهمّة في التنظير في مجال الأخلاق والفضائل الإنسانيّة التي أرسّت الأساس لتطوّر الحضارة. تحاول هذه المقالة من خلال التعرّف على الفضائل الأخلاقيّة، شرح تأثيرها على خلق الصياغة الدلاليّة للحضارة، وذلك بالاستفادة من الطريقة الدلاليّة في مجال اللغويات. تظهر نتائج البحث أنّ الفضائل الأخلاقيّة الخمسة «الحكمة»، «العفة»، «الشجاعة»، «السخاء» و«العدالة» -التي هي في حدّ ذاتها من سمات الحضارة- المطروحة في كتاب تهذيب الأخلاق فيما

يتعلّق بالمفاهيم الدلاليّة، قد أنتجت مقولات في العلاقات الدلاليّة مع الحضارة، باعتبارها نقطة مركزية للصياغة الدلاليّة فيما وراء أفكار ابن مسكويه، والتي تؤكّد على العيش الاجتماعيّ القائم على أساس الحفاظ على القيم الإنسانيّة للطبيعة البشريّة. الكلمات الأساسيّة: الفضائل الأخلاقيّة، الحضارة، ابن مسكويه، تهذيب الأخلاق، الصياغة الدلاليّة، دلالات الألفاظ.

دور علم أصول الكلمات في المنهج الفلسفي لكلمة «الحق» في القرآن الكريم

- بي بي زينب حسيني (أستاذ مساعد بجامعة فرهنكيان، قسم خراسان الرضويّة)
- حسين قائمي أصل (أستاذ مساعد بجامعة ياسوج)
- رقيه بادسار (ماجستير في علوم القرآن والحديث)

كلمة الحقّ هي واحدة من أكثر الكلمات المستخدمة على نطاق واسع في القرآن الكريم، والتي على الرغم من وضوحها الظاهريّ فإنّ معناها الدقيق يحتاج إلى علم أصول الكلمات، وقد استعملت في القرآن الكريم في أكثر من ٣٠ معنى مختلف. معاني مثل: الله، الرسول ﷺ، القرآن، الإسلام، العدالة، الصدق، الكعبة، الحظّ، وغيرها تدلّ على غموض هذه الكلمة في القرآن الكريم. تمّ في هذا البحث باستخدام معرفة أصل الكلمات والمعاني التاريخيّة، شرح العلاقة بين الاستخدامات المختلفة لهذه الكلمة، مع التركيز على الأصل اللغويّ «للوجود». هذا النهج الجديد لكلمة «الحقّ» مع تأكيد بعض تفسيرات الفلاسفة لكلمة الحقّ، على أساس مبدأ صلاحية الاجتهاد اللغويّ، يمكن أن يمهد الطريق للتفسير الفلسفيّ للعديد من الآيات الأخرى في القرآن الكريم، التي يتجنّب الفلاسفة الاستشهاد بها لتفادي اتّهامهم بالتفسير بالرأى لعدم وجود أساس لغويّ لها. كما يمكن أن يكون لها تأثير على ترتيب مختلف مواضيع الوجود من حيث أهمّيّتها وثمارها.

الكلمات الأساسيّة: معرفة أصل الكلمات، الدلالات التاريخيّة، الأصل اللغويّ، الحقّ، الوجود.

إعادة التعرّف على مفهوم الطبيعة فى فلسفة السهروردى

فى ضوء نقد الصورة النوعية

- سيد محمد على ديباجى (أستاذ مشارك بمجمع فارابى التابع لجامعة طهران)
- على أكبر ناسخيان (طالب دكتوراه فى الفلسفة الإسلامية بمجمع فارابى التابع لجامعة طهران)
- يقوم السهروردى فى أعماله بنقد ودحض وجود وضرورة الأشكال الجوهرية لأنواع. إن نفي وجود الصور النوعية يتطلب نفي قاعدتين هامتين فى الفلسفة المشائية. الأولى هى أن الجوهر يتقوم بالجواهر فقط، ولا يمكن للعرض أن يكون مقومًا للجوهر، الثانية أن الذاتيات فى الجواهر تُحمل على ذاتها بحمل متواطئ وليس مشكك. والسؤال الذى يطرح نفسه فى هذا الصدد ما هى مكانة نفي الصورة النوعية فى نظام الإشراق الفلسفى، ولأى غرض يتم ذلك؟ وفقًا لطريقة السهروردى فى الاستدلال، نجد أنه يستخدمها فى إثبات الأمثال والمدبرات المفارقة من خلال إدراك ضرورات نفي الصورة النوعية وقبول تقويم الجوهر بالهياة، وكذلك الشك فى الماهية، ومن خلال ذلك حقق مفهومًا جديدًا للطبيعة. فالطبيعة فى هذا المعنى والمفهوم الجديد بمثابة أصل التدبير الضوئى لعالم الأجسام بواسطة أرباب الأنواع، ومبدأ النور لمختلف حركات الأشياء.
- الكلمات الأساسية: الطبيعة، الجسم، الصورة النوعية، فلسفة الإشراق، الفلسفة المشائية، السهروردى.

فاعلية أو قابلية النفس فى إدراك الجزئيات ودراسة النتائج الحاصلة عن

قبول كل منهما فى فكر صدر المتألهين

- أمير راستين (دكتوراه فى الحكمة المتعالية بجامعة فردوسى مشهد)
- سيد مرتضى حسيني شاهرودى (أستاذ بجامعة فردوسى مشهد)
- يرسم صدر المتألهين صورتين رئيسيتين للنفس فيما يتعلق بإدراك الصور الجزئية التخيلية والحسية: الأولى هى النفس الفاعلة والأخرى النفس القابلة. كما يوجد أدلة فى عمله لكل من النظريتين. أهم نتيجة لقبول فاعلية النفس وفق قاعدة «الفاعل ومُعطى الشىء لا يفقده»، هو قبول امتلاك النفس للصور فى مرتبة ما قبل الصدور والفاعلية؛ يقودنا مثل هذا الاستنتاج

إلى نظرية مماثلة ولكنها أكثر دقة في مجال تصورات النفس، وهى النظرية العرفانية المسماة بانكشاف النفس. من جهة أخرى، فإن الحديث عن قابلية النفس بالنسبة للصور الخيالية والحسية يقودنا إلى قوة النفس، وخرجها من القوة إلى الفعلية فى عملية التصور، وفى النتيجة فإنها توصل مادية النفس البشرية وكذلك مادية التصورات الحسية والخيالية؛ وهى نتائج لا تتوافق مع بعض المباني الأخرى لصدر المتألهين. لذلك يبدو أن النظرية الأولى فى التصورات الجزئية أقرب إلى الصواب ولها نتائج فلسفية مقبولة أكثر. الكلمات الأساسية: التصورات الحسية والخيالية (الجزئية)، قابلية النفس، فاعلية النفس، انكشاف النفس.

تحليل طبيعة العلامات من منظور سوسور والفارابى

- ندا راه بار (ماجستير فى الفلسفة والكلام الإسلامى)
- مهديّ خبازى كنارى (أستاذ مشارك بجامعة مازندران)

تعتبر السيميائية جزءاً مهماً من دراسات سوسور الجادة فى علم اللسانيات. وفقاً لسوسور فإن طبيعة العلامات تنقسم إلى جزئين، هما الدال والمدلول. بالمعنى التقليدي فإن الدال شىء خارج الذهن والمدلول شىء داخل الذهن. لكن سوسور وتبعاً لكانت، قد تحدى النظرة التقليدية معتبراً أن أصل تطوّر كل منهما منطويماً فى الذهن. فى سنة الفلسفة الإسلامية فإن الفارابى هو أول فيلسوف لغوى اهتم بالبنية المعاصرة للغة، بغض النظر عن جانبها التاريخي. فباستخدامه مفهوم الكلمة والمعقول، وضمن قراءة العلاقات بينهما، فإنه يقدم قراءة ذاتية لتحليل طبيعة العلامات. تسعى هذه المقالة وراء هدفين: الأول دراسة آراء سوسور والفارابى حول طبيعة العلامة. الثانى تحليل وجهة نظر الفارابى بالنسبة للفظ والمعقول وكيفية ارتباطهما بالنسبة للدال والمدلول اللذان تحدث عنهما سوسور. الكلمات الأساسية: الفارابى، سوسور، الدال والمدلول، اللفظ والمعقول.

تأمل فى نظرية العلم الحصولى للخالق بالخلق قبل الخلق

- إبراهيم رستمى
- أستاذ مساعد بقسم المعارف بجامعة شيراز للعلوم الطبية

قمنا في هذا البحث بتحليل رأى الأستاذ فياضى. فصدر المتألهين وفقاً لقاعدة بسيط الحقيقة واثبات الكمال الوجودى للكائنات الممكنة فى ذات الحق تعالى، يفسر العلم الحضورى لله بالكائنات فى مقام الذات. يعتقد الأستاذ فياضى أن هذه النظرية لها إشكالاتها. الإشكال الأساسى للنظرية هو أن تفسير الملاً صدرا للشك فى الوجود يتطلب تناقضاً، والإشكال النبوى هو أن هذا الرأى غير قادر على إثبات علم الله بالممكنات المعدومة والممتنعات. لقد توصل المؤلف بعد تفسير وحدة الوجود المفاهيمية والمشككة والشخصية، إلى استنتاج مفاده أن الإشكال الأساسى المذكور أعلاه غير وارد، واستدلال صدر المتألهين على علم الله الحضورى قائم على وحدة الوجود المشككة، بينما يستند الإشكال الأساسى بالوحدة الشخصية للوجود. أما بالنسبة للإشكالات الهيكلية فقد قيل أنه على الرغم من أن إثبات هذا النوع من العلم الحضورى لله لديه نقاط ضعف منهجية، إلا أن الرأى النهائى لصدر المتألهين هو نفس العلم الإجمالى فى عين الكشف التفصيلى على شكل علم حضورى. ثم قمنا بدراسة نظرية الأستاذ الفياضى حول العلم الحضورى للخالق بالخلق قبل الخلق.

الكلمات الأساسية: العلم الإلهى المسبق، صدر المتألهين، العلم الحضورى، الفياضى، العلم الحضورى.

بعض الأفكار المنطقية لسمرقندى

والنظرية المبتكرة للعلامة الطباطبائى فى أجزاء القضية

□ أكبر فايدنى

□ أستاذ مساعد بجامعة الشهيد مدنى أذربيجان

شمس الدين محمد بن أشرف السمرقندى، عالم منطق مغمور من القرن السابع الهجرى، له دور فعال ومؤثر فى نمو وتطور المنطق السينوى فى العالم الإسلامى. إن دراسة آرائه المنطقية يُظهر تأثيره على أفكار بعض علماء المنطق لا سيما قطب الدين الرازى. إضافة إلى توسيع بعض ابتكارات ابن سينا، فإن لديه وجهات نظر منطقية معينة. الالتزام بنظام ابن سينا المستدل، بساطة التصديق أو نفى تركيب التصديق، حل قضية المفارقة الكاذبة، والتمييز بين الحالات المختلفة للضرورة الوصفية وتقسيمها إلى ثلاثة

أنواع، إضافة شرط الذهنيّة في عكس مستوى السالبة معدولة الموضوع معدومة المحمول، أو الموجبة معدولة المحمول معدومة الموضوع، جميعها من بين الأفكار المنطقيّة لشمس الدين السمرقنديّ. يقوم هذا المقال ضمن ذكر ودراسة هذه الآراء، بمناقشة بساطة التصديق من خلال ذكر ودراسة وجهة نظر العلامة الطباطبائيّ المبتكرة حول عدد مكونات القضيّة، وبحسب رأيه لا تعتبر النسبة الحكميّة من المكونات الأساسيّة للقضيّة.

الكلمات الأساسيّة: تصوّر والتصديق، عكس المستوى، الضرورة الوصفية، السمرقنديّ والطباطبائيّ.

دراسة مقارنة «للهويّة البشريّة المتسامية» في فكر هيدغر والملاّ صدرا

□ محمّد حسين كيانيّ

□ دكتوراه في الفلسفة المقارنة بجامعة قمّ

يمكن دراسة آراء هيدغر والملاّ صدرا في باب «الهويّة البشريّة المتسامية» بطريقة مقارنة من عدّة جوانب. نحصل في هذه المقارنة على أوجه التقارب والاختلاف. إنّ أوجه التقارب عبارة عن: الأول، كلاهما يؤمن بمعنى واحد للتعالي في سياق الوجود، ويقرّان بالتأثير المنفرد للوجود في تحقيق تسامي البشر؛ ثانيًا، كلاهما يؤمن بأهميّة السموّ في تعريف الإنسان، ويعتبران أنّ الهويّة البشريّة قائمة على السموّ؛ علاوة على ذلك، فإنّ الاثنين يصرّحان بالاستمراريّة الدائمة للسموّ البشريّ. وفيما يلي نقاط الاختلاف: أوّلًا، إنّ أساس كلّ منهما حول السموّ مختلف؛ لأنّ بداية السموّ عند هيدغر يتمّ بنقد ذاتيّ لديدكارت، ويصل إلى استنتاج مفاده أنّ الإنسان هو الكائن الوحيد الذي يدرك الأشياء في انفتاحها؛ لكنّ بداية السموّ عند الملاّ صدرا فيتمّ تصويره من خلال شرح موضوعيّة الكائنات إلى الوجود الحقيقيّ، وهي قائمة على الاعتقاد بأنّ انكشاف الوجود في الإنسان يحدث من خلال الحركة الجوهرية والإرادة وفيض الوجود الحقيقيّ. ثانيًا، يؤمن هيدغر بالنظام الوجوديّ الذي صوّره بالاعتماد الذاتيّ للوجود في أمر السموّ؛ لكن في فكر الملاّ صدرا فإنّ الاهتمام بالألوهيّة وفي ضوئها التمسك العلميّ والعمليّ بجوانبها له أهميّة كبيرة.

الكلمات الأساسيّة: الذاتيّة، مراتب الوجود، الوجود، دازاين، عين الربط.

دراسة مقارنة للعلّة التامة والناقصة في الفلسفة مع السبب والشرط في

علم الأصول

□ غلامعلیّ مقدّم

□ أستاذ مساعد بالجامعة الرضويّة للعلوم الإسلاميّة

العلّيّة التي هي أحد مبادئ الوجود والفكر، واحدة من القضايا الهامّة في مجال المعارف الدينيّة. لطالما دافع المفكّرون الشيعة كتيار عقلانيّ عن مبدأ العلّيّة وشرحوا أحكامه وأقسامه. تقسيم العلّة إلى تامّة وناقصة، حقيقيّة ومعدّة، بسيطة ومركّبة، قريبة وبعيدة وغيرها في الفلسفة، وتقسيمها إلى السبب والشرط، والمقتضى والمانع وغيرها في علم الأصول هي من بين المواضيع المشتركة بين هذين العلمين. قام الفلاسفة بهذا التقسيم في الغالب بطريقة الحصر الثنائيّ، وقدّم علماء أصول الفقه عدّة تقسيمات وفق اعتبارات فقهية وعملية. تطرّقنا في هذه المقالة التي تمّت بمنهج تحليليّ بدراسة مقارنة لتقسيمات العلّة في هذين العلمين، ومن خلال نقد الشرح الأصوليّ أظهرنا أنّ تقسيم العلّة بطريقة مزدوجة هو أكثر انسجامًا وإتقانًا ويواجه مشاكل أقلّ. بالإضافة إلى ذلك يمكن تفسير بعض تقسيمات العلّة في علم الأصول بناءً على التقسيم الشائع في الفلسفة. الكلمات الأساسيّة: تقسيمات العلّة، العلّة في الأصول والفلسفة، السبب في الفلسفة والأصول، العلّة التامة والناقصة في الأصول.